

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دیپلوم انجنیر خلیل الله معروفی

برلین ، ۲۵ نومبر ۲۰۰۹

به کهنه خود بساز که نو دیگران گران است

وجوه تمایز و تفارق بین دری افغانستان و فارسی ایران

(بخش سوم)

عین کلمات با معانی متفاوت و متضاد

در

"دری افغانستان" و "فارسی ایران"

(قسمت دوم)

قسمت اول این بخش پریروز ۲۳ نومبر ۲۰۰۹ در پورتال "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" ، بحیث دومین بخش این سلسله نشر گردید(۱) و اینک ادامه آن. درینجا تعدادی دیگر از کلمات را زیر نظر گرفته و تداول معنایی آنها را در دری افغانستان و فارسی ایران بررسی میکنیم. این سلسله تا زمانی ادامه خواهد یافت، که گفتنی ها همه بر زبان آمده و حق مطلب اداء گردد. هدف از پیشکش این سلسله نشان دادن گوشه ای از افتراقات و تفاوتها در زبان فارسی دری در دو کشور افغانستان و ایران است، تا مآلاً بطلان نظر عامیانه کسانی بثمر برسد، که داد زده میگویند:

"فارسی فارسیست، در هر کجا که باشد"

مسلسل

کلمه عربی "مسلسل" که بحیث اسم مفعول از مصدر "سلسله" بر وزن "عریده" و "زمزمه" و "طنطنه" - باب "فعلله" - برخاسته، در معنای "به زنجیر بسته شده، پیوسته و پشت سر هم، پی در پی" است. و "سلسله" (با کسر هر دو "سین") نیز کلمه تازی و در معنای "زنجیر" است. شاید مصدر "سلسله" با کلمه "سلسله" به معنای "زنجیر" در ارتباط باشد، چون همان طوری که حلقه های "زنجیر" (سلسله) پشت سر هم می آیند و بهم پیوسته اند، اجزای یک "پدیده" مسلسل نیز باهم پیوند خورده و بصورت لاینقطع پشت سر هم می آیند. در حالی که کلمه "مسلسل" در دری ما در معنای اصلی آن استعمال میشود، در ایران علاوه ازین معنی، معنای مجازی و عرضی از آن گرفته و برای نامیدن آلت جنگی معروف که ما "ماشیندار" مینامیم، بکارش میبرند. در ترمینولوژی عسکری افغانستان "تفنگ جاغور دار" (۲) را که پیهم فیر کند "ماشیندار" نامند. این کلمه به احتمال قوی، در اول "تفنگ ماشیندار" بوده که بعدها مختصراً به شکل "ماشیندار" درآمده است. در وجه تسمیه "مسلسل" ایرانی بحیث ابزار جنگی، نمیخواهم یک نکته را ناگفته بگذارم:

کلمه "مسلسل" اصلاً "اسم مفعول" عربی بوده و در زبان فارسی مفهوم "صفت" و "قید" از آن گرفته میشود. مثلاً "فیرِ مسلسل" ، "کار مسلسل خستگی بار می آرد" ، "مسلسل می بارد" ، "در دوره مشؤوم و منحوس حکومت ربانی - مسعود، کابل بصورت مسلسل مورد راکت پرانی قرار گرفت". این که ایرانیان نامگذاری آن آله مشهور حربی را بحیث "مسلسل"، چگونه توجیه میکنند، عقل قاصر من تاکنون جوابی برایش نیافته است. فقط یک سؤال پیش می آید که این لغت دومعین فارسی ایران را وقتی مجبور به امتزاج هر دو مفهوم شوند، چطور استعمال میکنند؟؟ مثلاً ترکیب "فیر مسلسل ماشیندار" را باید "آتش مسلسل" مسلسل" بخوانند و یا در چنین موردی معنای وصفی "مسلسل" را از طریق کلماتی مُعادَل آن بگیرند. "افزارهای جنگی" در واقع همه حکم "اسمای آله" را دارند و "ماشیندار" نیز. اگر منطقاً بسنجیم، کلمه "ماشیندار" بحیث "صفت فاعلی" بیشتر بدرد "اسم آله" میخورد، تا "مسلسل" ، که "اسم مفعول" است و چنین حالتی را در تسمیه "اسم آلت" تاکنون ندیده ام.

- پائیدن

کلمه "پائیدن" در دری ما در معنای "باقی ماندن ، استوار ماندن ، پایدار ماندن ، در جای خود ماندن" ، "مصدر لازمی" است که در زبان عامیانه و تقریر بسیار استعمال میگردد و از آن بیشتر معنای مقابل "رفتن ، حرکت کردن از جای خود" گرفته میشود. مثلاً گویند : « دو شب پائیدیم.» و یا حین صلا زدن به مهمان گویند "یک چند شبک دیگر هم پائیده!". ترکیبات "پائیده" ، "پایا" و "پایش" ، که تداوال بسیار دارند، از همین مصدر برخاسته اند. چنان که گوئیم "پائیده باد افغانستان!" و "پایا باد استقلال!". "پائیده" - "صفت فاعلی" و "پایا" - "صفت مشبیه"، اولی در معنای "پایدار" و دومی در معنای "پائیده دائمی" استعمال میگردد و "پایش" هم "اسم مصدر" است. در تداول ایران "پائیدن" را مگر در معنای "زیر نظر گرفتن، تحت مراقبت قرار دادن" و به حیث "مصدر متعدی" بکار میبرند؛ مثلاً گویند "او را سر تا پا پائید." یعنی که « او را زیر نظر و مراقبت خود قرار داد و باصطلاح خود شان "ورانداز کرد".» ، "چرا او را می پائی؟" یعنی "چرا مراقب وی استی؟". ایرانیان لغت "پائیدن" را در معنایی که ما بکار میبریم، نمی شناسند و اگر به یک ایرانی بگوئید "پایا" یا "دو سه شب با ما پائید" مقصد شما را قطعاً در نخواهند یافت. البته ایرانیان مشتقات مشهور این مصدر از قبیل "پایا" و "پائیده" و "پایش" را بکار میبرند، که از "مدلول دری" مصدر "پائیدن" برخاسته است. فرهنگ های چاپ ایران "پایستن" را معادل "پائیدن" (در معنای لازمی آن) می آرند، ولی مطمئن نیستم که در تداول امروزی فارسی ایران، آن را در همین مفهوم گردان کرده و بکار برند. در کلام قدما مگر کلمه "پائیدن" در معنای متداول دری افغانستان بکار رفته است. حضرت سعدی فرماید :

من ندانستم از اول که تو بی مهر و وفائی عهد نابستن از آن به که ببندی و نپائی

شیخ اجل "پائیدن" را در معنای "استوار ماندن" و "بجا آوردن" بکار برده است. فرهنگ عمید در شرح "پاییدن" چنین آرد : « نگهبانی کردن ، زیر نظر قرار دادن ، چشم به کسی یا چیزی دوختن و مراقب آن بودن، پایدار ماندن ، همیشه و جاوید بودن ، درنگ کردن ، ایستادن ... » اگر ترکیب "پائیدن" از کلمه "پای" و علامت مصدری ساخته شده باشد - که باحتمال قوی چنین خواهد بود - معنای مستفاد آن هم غیر از همین مفهوم متداول دری ما بوده نمیتواند.

جمعی یا دسته جمعی؟

از مدتیست که اصطلاح "دسته جمعی" سر زبانها افتاده و مبتکر این ترکیب مترجمان ایرانی اند، که آنرا باللفظ از زبان های فرنگی ترجمه کرده اند. اکنون ببینیم ، که این ترکیب را که ایرانیان بعضاً به غلط به شکل "دستجمعی" (باحذف "های غیرملفوظ") مینویسند و همین ترتیب نامیمون تحریر حتی به زبان مکتوب بعض افغانان هم سرایت کرده، تا کجا درست است. در مورد نحوه نادرست تحریر ترکیب "دسته جمعی" که در فارسی ایران به حذف "های غیرملفوظ" نوشته میشود، ضمن مبحث "های ملفوظ و غیرملفوظ" سلسله گفتار "مشکلات املائی دری زبانان" در پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" به تفصیل سخن رفته است و ضرورتی نمی افتد که عین مطالب درینجا نیز گفته شود. اما در نفس ترکیب باید گفت، که: کلمه "جمعی" خود مطلب را به تمام معنی افاده کرده میتواند و هیچ ضرورت و نیازی دیده نمی شود، که کلمه "دسته" نیز بر آن افزوده گردد.

خوش روی

"خوشروی" (به واو دوم مجهول) در افغانستان و خصوصاً در گفتار عام و روز مره مردم ما ، در معنای "زیبا" و "قشنگ" و "خوبروی" و "خوشگل" بکار رود. این ترکیب زیبا از زبان زنان کابلی بیشتر شنیده میشود، چنانکه گویند : "دخترک خوشروی" ، "نام خدا چقدر خوشروی است."

فارسی ایران ترکیب "خوش روی" و مخففش "خوشرو" را در معنای "خوش خلق، کشاده روی، خلیق، خنده رو، خندان و مهربان" استعمال میکند.

رود - دریا - دریای شور - بحر

"دریا" در دری افغانستان در معنای "رود" و "رودخانه" استعمال میگردد، اما در فارسی ایران از آن مدلول "بحر" و "بحیره" را میگیرند. مثلاً وقتی گویند، "دریای خزر" مرادشان "بحیره کسپین" و یا "جهیل کسپین" است. "جهیل" (به سکون حرف اول) کلمه هندیست که از طریق معلمان هندی و در زمان امیر حبیب الله خان وارد دری و پشتوی ما گردیده است.

"امودریا" و "سردریا" - که در اصطلاح عربی "جیحون" و "سیحون" خوانده میشوند - دو مثال تاریخی استعمال "دریا" در معنای "رود" و "رودخانه" است، که تا به امروز مروج بوده و سرزبان هاست. البته بعضاً "دریا" در دری ما نیز به مفهوم "بحر" استعمال گردیده است، که بیت عامیانه ذیل مترتب بر همین معناست:

آب دریای شور قورت میه خواب اصحاب کهف چرت میه

منظور از "دریای شور" همانا "بحر"، "قورت" مراد از "جرعه" و "چرت" عبارت از "پینکی" است و "میّه" تلفظ محلی از "من است". شاعر لافزنان میگوید که: آب بحر به اندازه یک جرعه من است و خواب اصحاب کهف یک پینکی من. و خواب اصحاب کهف مشهور است، که چندین قرن دوام داشته. در قدیم صفت "محیط" را با "بحر" یکجا کرده و ترکیب "بحر محیط" را بکار می بستند، که امروزه روز بجای آن "اوقیانوس" استعمال میگردد. "دریای شور" در معنای "بحر" که در زبان گفتار دری رایج است، در زبان ادبی متروک گردیده است.

بلند - بالا - دراز

کلمه "بلند" در زبان دری همیشه و در همه دورانها مقابل "پست" بکار رفته است، مگر درین اواخر در فارسی ایران از آن معنای "دراز" و "طویل" گرفته میشود. مثلاً اگر یک ایرانی از "موهای بلند" سخن میزند، مرادش "موهای دراز" است. و یا وقتی "داستان بلند" گوید منظورش "داستان طویل" است. متأسفانه که ترکیب نادرست "داستان بلند" در زبان بعض نویسندگان و اهل قلم و حتی فلم سازان ما هم راه یافته است. "بلند" که مقابل "پست" است نباید به جای "دراز" استعمال گردد، همان قسمی که "دراز" که مقابل "کوتاه" است، نمیتواند در عوض "بلند" استعمال گردد. کلمه "بالا" مقابل "پائین" است و عین معنای "بلند" را نمیدهد. از همین رو ترکیب "بالا رتبه" که در فارسی ایران تداول یافته است، معنای "عالی رتبه" و "بلند رتبه" را افاده کرده نمیتواند، همان قسمی که نمیتوان "کوه بلند" را "کوه بالا" گفت. البته منکر نباید بود، که در کلام قدما کلمه "بالا" بعضاً و به ندرت در مقابل "پست" هم بکار رفته است، چنانکه شیخ اجل (۳) حضرت سعدی فرماید:

خداوندی که بالا و پست آفرید زبردست هر دست، دست آفرید

شیر - شیر - سیر - سیر

ایرانیان که "یای مجهول" را نمی شناسند، "شیر" - همان پادشاه جنگل - را به عین شکل تلفظ می کنند که "شیر" - همان مایع سفیدی را که از پستان حیوان چوچه دار بدر میگردد. ایرانیان "شیردهن آب" را "شیر آب" و یا مخففاً "شیر" مینامند. در افغانستان که اصالت زبان دری تا حد زیاد مصون مانده است، هم "او معروف و مجهول" داریم و هم "یای معروف و مجهول"، در حالی که "او مجهول و یای مجهول" از فارسی ایران رخت برسته اند. ایشان "سیر" - همان نبات مشهور "برادر پیاز" را - به عین شکل تلفظ میکنند که "سیر" - مقابل "گرسنه" را. در گذشته های نچندان دور در ماشین های تایپ دری خود، برای "یای مجهول" علامت مخصوص (دو نقطه زیر به زیر) داشتیم، که اینک از برکت فارسی ایران اثری از آن دیده نمیشود. چون قلمرو زبان فارسی را ایرانیان رنگ میزنند، علامت "یای مجهول" اینک در کمپیوتر و پروگرام های تحریر کمپیوتری هم سراغ نمیگردد.

قواره

"قواره" در زبان دری افغانستان در معنای "شکل و سیما و چهره" بکار می رود. چنانکه گوئیم "خوش قواره"، "بدقواره" و یا در مقام نفرین گوئیم "قواره نحسش را ببین"، "قواریش ده گور" (قواره اش در گور). در فارسی ایران مگر "قواره" در معنای "ساخت و اندام و ریخت" استعمال میگردد و هم به "پارچه ای گفته شود که به قد

و اندام کسی بریده شده باشد. ترکیب "بدقواره" در دری ما در معنای "زشت روی" و در فارسی ایران در معنای "بد اندام" استعمال میشود. در صفحه ۱۸۹ کتاب "حقوق بگیران انگلیس در ایران" چنین میخوانیم:

«... بطوری که در تواریخ نوشته اند، فتح علیشاه از همسر یهودی خود که بنام "مریم خانم" بود و پس از ازدواج بدین اسلام مشرف شده بود، دختری داشت که شاه به او لقب "ضیاء السلطنه" داده بود. ضیاء السلطنه زشت رو، کوتاه قد، بد قواره، لوس و بدخوی بود...» ("حقوق بگیران انگلیس در ایران"، اثر اسماعیل رائین، چاپ هشتم ۱۳۶۲، چاپخانه سعدی، انتشارات جاویدان) درینجا ترکیب "بدقواره" در مفهوم "بد اندام" و یا به اصطلاح معمول ایرانیان "بد ریخت" بکار رفته است

بچه - فرزند - پسر

"بچه" در اصطلاح افغانستان در معنای "پسر" و مقابل "دختر" استعمال میگردد، مثلاً وقتی گویند "اگه بچه مرد استی پایان شو!" (اخطاریه) یعنی "اگر پسر مرد استی...!". مگر فارسی ایران "بچه" را در معنای "کودک"، "چوپه"، "فرزند" به کار میبرد، خواه "پسر" باشد و یا "دختر"، چنانکه هنگام احوالپرسی گویند "بچه ها خوبند؟" که به اصطلاح معمول دری ما "چوپه ها خوب استند؟" یا "اولادها خوب استند؟" (۴) میشود. در کلام قدما مگر "بچه" در معنای عامش و آنچه اکنون در فارسی ایران متداول است بکار رفته. منوچهری فرماید:

شعر ناگفتن به از شعری که باشد نادرست بچه نازدن به از شش ماهه افگندن جنین

حضرت سعدی شیرازی فرماید:

یکی بچه گرگ می پرورید چو پرورده شد خواجه را بردید

و حکیم غزنه، حضرت سنائی، فرماید:

بچه بط اگرچه دینه بُود آب دریاش تا به سینه بود

"بط" یعنی "مرغابی" و "دینه" یعنی "دیروزی" یا "دینه روزی". البته کلمه زیبای "دینه" و "دینه روز" در زبان عوام ما در معنای "دی" و "دیروز" فراوان بکار بسته میشود.

مثل معروف ما "بچه در سفر، نامش مظفر" در ایران بشکل "بچه در شکم، نامش مظفر؟" (امثال و حکم دهخدا) استعمال میگردد. دیده میشود که در نحوه ایرانی این مثل نیز "بچه" در معنای "پسر" بکار رفته است، چون فقط نام "پسر" میتواند "مظفر" باشد و این عین نحوه استعمال دری افغانستان است. گرچه ایرانیان اسمای مذکر عربی را برای زنان هم بکار میبرند؛ چنانکه "اعظم و اکرم و امجد و اقدس و افخم و ..." نام زنان هم است. ایرانیان بعضاً نامهایی را که در ملک ما برای زنان بکار میروند، برای تسمیه مردان هم بکار میبندند. مثلاً کلمه "پروین" نام مرد هم هست؛ چنانکه "پروین" نام یک مرد آوزا خوان ایرانیست. موضوع نامگذاری در ایران را در مقاله مستقل مورد بحث خواهم گرفت.

انگلیس - انگلیسی - انگلستان

در زمینه ترکیبات "انگلیس"، "انگلیسی" و "انگلستان" قبلاً ضمن مقاله "ورود لغات بی مورد و ناباب در زبان دری" شرحی نوشته بودم، که آنرا درینجا عیناً نقل میکنم:

«در ایران "انگلیس" را بمعنای "انگلستان" بکار می بندند. اما درست اینست که "انگلیس" را فردی از "انگلستان" و "انگلستان" را سرزمین "انگلیس"ها بدانیم. چون "انگلیس" صورت فارسی شده English است. در زبان انگلیسی در دو معنی بکار رود، یکی مردم England و دیگری منسوب به "انگلند" و زبان مردم England. حالت اولی در فارسی بشکل "انگلیس" درآمده است، که چون "ی" نسبت را در عقبش گذاشته و از آن "انگلیسی" بسازیم، مفهوم دومی افاده گردد. "انگلستان" هم مخفف "انگلیس ستان" لغت دری و مراد از England میباشد. این بدان معناست، که "انگلیس و انگلستان" را در ملک ما درست استعمال میکنند. استادان زبردست ادب ایران بر طرز استعمال کلمه "انگلیس" در ایران، همیشه انتقاد کرده اند، اما گوش بدهکار کو ؟؟؟؟»

اگر یک ایرانی بگوید که «وقتی در انگلیس بودم...» مقصدش «وقتی در انگلستان بودم...» است. و چون گوید «در انگلیس درس میخواندم.» یعنی که «در انگلستان درس میخواندم.»

ایرانیان کلمه "انگلیسی" را هم در معنای "انگلیس" - فردی از "انگلستان" - استعمال میکنند و نیز در معنای منسوب به "انگلیس" و "زبان انگلیس"ها. مثلاً گویند "وی انگلیسی است" و یا گویند "کفش انگلیسی" و "زبان انگلیسی". اما؛

"انگلیس" را "انگلیسی" خواندن به همان اندازه غلط است، که کسی "کرد" را "کردی" بخواند و "ترک" را "ترکی" و "روس" را "روسی" و "اوزبیک" را "اوزبیکی" و "تاجیک" را "تاجیکی" و "افغان" را "افغانی".

اعراب "انگلیس" را بشکل "انجلیز" استعمال مینمایند و احتمال دارد که کلمه "انگریز" که در زمانه های نه چندان دور در زبان دری ما استعمال میگردد، حالت تحریف شده همین "انجلیز" عربی بوده باشد. بنا بر استعمال قدیم ما زبان "انگلیسی" را "انگریزی" میگفتند، همچنان که منسوب به "انگلیس" و "زبان انگلیسی" را نیز "انگریزی" مینامیدند. مثلاً میگفتند "ساعت‌های انگریزی" یا "بوته‌های انگریزی". متأسفانه که ترکیبات "انگریز و انگریزی" در زبان دری ما از تداول افتاده و اکنون تقریباً بکلی متروک گردیده اند.

باید تذکر داده شود، که در فارسی ایران هم تا سی چهل پیش سال تعامل عیناً بسان دری افغانستان بود. مثلاً فردی از کشور "انگلستان" را "انگلیس" مینامیدند و مملکت انگلیس ها را "انگلستان"، چنانکه کتاب "سیر حکمت در اروپا" اثر مرحوم محمد علی فروغی که جلد سومش بسال ۱۳۲۰ بسر رسیده بود، کشور انگلیس ها را پیوسته "انگلستان" می خواند. مثلاً در صفحه ۲۴۲ چنین آرد: « تاسم هابز در سال ۱۵۸۸ در یکی از شهرهای کوچک انگلستان زاده و در سال ۱۶۷۹ در نود و دو سالگی درگذشته است. » و باز گوید: « ... و قسمت مهمی از زندگی او مصادف با انقلابات انگلستان بود. از این رو بارها به مسافرت از انگلستان بیرون رفت »

در کتاب "حقوق بگیران انگلیس در ایران" اثر اسماعیل رائین، که چاپ هشتم آن از سال ۱۳۶۲ در دسترس قرار دارد، نیز "انگلیس و انگلیسی و انگلستان" را در عین شیوه مروج دری افغانستان می یابیم. در صفحه ۴۲ این کتاب مثلاً میخوانیم: « اضافه بر این، شماره کثیری از زنه‌های اشرافی انگلستان را که با آنها آشنا بوده است ... » و در صفحه ۴۳ چنین آمده: « میرزا ابوالقاسم، صدراعظمی که از انگلیس ها رشوه نگرفت تا سرانجام او را کشتند. » در مثال آخر ترکیب "صدراعظم" نیز به چشم میخورد، که عین اصطلاح مروج دری ما میباشد. این اصطلاح بعداً جای خود را به "نخست وزیر" که ترجمه باللفظ Prime Minister انگلیسی و دیگر معادل های فرنگی آن میباشد، گذاشت که تا امروز رائج فارسی ایران میباشد.

فرانسه - فرانسوی

"فرانسه" نام کشور معروف اروپائی است، که در زمان قدیم "گول" نامیده میشد و "فرانسوی" منسوب به "فرانسه" و زبان مردم "فرانسه". در فارسی ایران متأسفانه هم این کشور را "فرانسه" مینامند و نیز "زبان این کشور" را. وقتی یک ایرانی میگوید "زبان فرانسه" مرادش "زبان فرانسوی" است و یا وقتی بگوید "به فرانسه حرف میزد" یعنی که "به فرانسوی سخن میگفت". البته در فارسی ایران نیز چند دهه پیش هم "فرانسه" را و هم "فرانسوی" را، عیناً به ماندی که در دری ما رائج است، استعمال میکردند. در کتاب "سیر حکمت در اروپا" که تاریخ فلسفه را در اروپا شرح میدهد و حدوداً شست سال پیش تألیف گردیده است، این نکته به وضاحت دیده میشود. (سیر حکمت در اروپا، اثر محمد علی فروغی، به تصحیح و تحشیه امیر جلال الدین اعلم، چاپ اول، نشر الیرز، ۱۳۷۵)

آبکش - سقاء

در دری ما به کسی که در بدل پول با مشک آب به مشتریان برساند، "سقاء" (به تشدید قاف) گفته میشود. این کلمه با وجود "عربی بودن" خود کاملاً معمول عام و خاص کشور ماست و مردم عوام آنرا "سقو" تلفظ میکنند؛ چنان که گویند "بچه سقو". و مراد از "بچه سقو" همان دزد مشهوری بود که به تحریک انگلستان دست بکار گردیده بنیاد یک دولت مترقی، خیرخواه، مستقل و پویا را از صحنه سیاسی افغانستان برکند؛ البته به مدد و پشتیبانی عمال انگریز که در طبقات بالائی حکومت امانی، نفوذ کرده بودند!!!!

در ایران در عوض این کلمه، کلمه "آبکش" را استعمال می نمایند، که لغت فارسی میباشد. حدوداً ده سال پیش آقای اعظم زریاب در "ماهنامه کاروان"، "امیر حبیب الله کلکانی" را "بچه آبکش" نوشته بود و احتمالاً دل خود را خوش هم کرده بود که در عوض "سقاء" عربی کلمه فارسی "آبکش" را استعمال کرده است. آقای رهنورد زریاب که در داستان نویسی نام و نشانی دارد، مگر اینقدر فکر نکرده بود، که کلمه "آبکش" در دری افغانستان در مفهوم دیگری بکار می‌رود. چنانکه گوئیم "پپاله را آبکش" کرد. مرحوم افغانی نویسنده فرهنگ لغات عامیانه فارسی افغانستان کلمه "اوکش" را - که تلفظ عامیانه از "آبکش" است - در مورد کسی بکار میبرد که با دل از چاه برای حمام آب میکشد. اما در اصطلاح عامیانه و گفتاری ما مراد از "اوکش" - "آبکش" - همانا شستن ظروف است پیش از استعمال و یا پس از چرک روی. مثلاً میگوئیم که "دیگ و کاسه را اوکش کو" یا "ظرف چای را اوکش کرد." اصطلاح "آبکش" و صورت گفتاری آن "اوکش" آنقدر ورد زبان عام و خاص ماست، که داستان نویسی در حد رهنورد زریاب را باید از استعمال این کلمه در مفهوم "ایرانی" آن باز میداشت، چون او بدرجه اول برای مردم خود داستان مینویسد و زبان داستان هم، معمولاً زبان گفتار و زبان مردم است!!!!!!

سلسله کارهایی را که رهنورد زریاب و همگان و امثال و اخوات وی در صحنه فرهنگی و مطبوعات افغانستان روزمره مرعی میدارند، انسان را به شک می اندازد:

نشود که وی و هر فرهنگی دیگری که همپای و همراهی او وارد فعالیت گردیده اند، در خدمت رژیم ددمنش آخوندی ایران قرار داشته باشند??????

ابر - ابری - ابرآلود

کلمه "ابر" در دری افغانستان در دو معنی استعمال میشود؛ یکی در مفهوم "اسم" و دیگر در مفهوم "صفت". مثلاً در جملات "ابر ضخیم فضای کابل را پوشانده است." یا "این ابر حتماً برف می آورد."، "ابر" در مفهوم "اسم" به کار رفته است. اما اگر بگوئیم "آسمان ابر است"، درین صورت "ابر" به مقابل "صاف" و در معنای "صفت" استعمال گردیده است. در فارسی ایران این حالت را با ترکیب "ابری" بیان مینامند. مثلاً جمله "آسمان ابر است" دری ما را بشکل "آسمان ابری است" اداء میکنند. اگر آسمان قسماً ابر داشته باشد، چنین حالت را در دری ما با کلمه "ابرآلود" تعریف مینمایند. در فارسی ایران این حالت را نیز با کلمه "ابری" افاده مینمایند. کلمه "ابری" اما در دری ما به "کاغذی رنگه و جلادار"ی اطلاق میگردد، که معمولاً برای پشتی کردن کتاب و امثالش بکار میرود. از شرح بالا می بینیم که عین کلمه "ابری" در دری ما و فارسی ایران در معانی کاملاً متفاوت استعمال میگردد و در واقع دو کلمه مختلف اند.

نان - نان خوردن ، طعام ، غذا

"نان" مراد از همان قرص معروف است که از آرد گندم و جو درست کنند. در تداول افغانستان مگر "نان" را در معنای "طعام" و "غذا" نیز استعمال مینمایند و مثال روشن آن ترکیب "نان خوردن" است. ترکیب "نان خوردن" البته در زبان قدمای جلیل القدر ما نیز بسیار بکار رفته است. مثلاً در "تاریخ بیهقی" که از امهات متون دری میباشد. من ضمن مقاله "سرگی و دیرپائی کلمات و اصطلاحات در زبان عامیانه دری" شرحی در زمینه آورده بودم، که آنرا درینجا عیناً نقل میکنم :

« نان خوردن = غذا خوردن، طعام صرف کردن. ("نان" در ملک ما جزء حتمی غذاست، و شاید در بسا جاهای دیگر نیز). در ایران ترکیب "نان خوردن" مأنوس نیست و در عوض "غذا خوردن" را بکار بندند، که مصدر مرکب "عربی - فارسی" باشد. ابوالفضل بیهقی در تاریخ مشهورش بنام "تاریخ مسعودی" گوید: «... همگان زمین بوسه دادند و گفتند که فرمانبرداریم، و امیر بازگشت و خوانها نهاده بودند، همه اعیان و مقدمان و اولیاء و حشم را بنشانند به نان خوردن، چون فارغ شدند سالار بکتغدی و دیگر مقدمان را که نامزد این جنگ بودند، خلعت ها دادند...» (ص ۴۸۳ تاریخ بیهقی، چاپ داکتر غنی و داکتر فیاض)

و در صفحه ۱۶۸ "تاریخ بیهقی" چنین میخوانیم : « ... خدمت کردم و وی بوعبدالله پارسی را می فرستاد تا کار قرار گرفت و سیصد هزار دینار خط از حصیری بستند و ایشان را به حرس بردند و پس از آن نان خواست و شراب و مطربان ، و دست بکار بردیم ، چون قدحی چند شراب بخوردیم گفتم زندگانی خداوند دراز باد...» در جمله فوق نیز "نان" در معنای "طعام" و "غذا" استعمال گردیده. "حرس" در معنای امروزی دری ما "توقیف" و در فارسی ایران "بازداشت" میگردد. درین جمله کلمه "شراب" نیز دیده میشود، که در دری ما تا به امروز رائج است. در فارسی ایران در عوض کلمه "مشروب" را استعمال میکنند، که چندان وجهت ندارد. "خداوند" مراد از "پادشاه" است، یعنی "سلطان مسعود غزنوی". ترکیب "قرار گرفتن" به حساب امروزی یعنی "سر و صورت گرفتن".

کیمیا - شیمی

اصل لغت "کیمیا"ست که لغت عربی و مأخوذ از یونانی میباشد و در زبانهای اروپائی به اشکال مختلف تغییر تلفظ داده و مثلاً در لسان انگلیسی به صورت Chemistry درآمده و در زبان آلمانی بشکل Chemie. این کلمه در لسان فرانسوی هم هیئت "شیمی" را بخود گرفته است. ایرانیان که با ادبیات فرانسوی بسیار سر و کار داشتند و کلمات فرنگی را از همین زبان گرفته اند، "کیمیا" را "شیمی" نامند. در مملکت ما که بیشتر به اصل توجه میگردد، کلمه "کیمیا" را برای این علم جدید فرنگی برگزیده و رائج ساخته اند. "کیمیا" در اصطلاح قدیم به ماده ای اطلاق میگردد ، که گویا "مس" را "طلا" میساخت. در این مفهوم "کیمیا" مُعادل "اکسیر" (به کسر اول) است که نیز کلمه تازی میباشد. کلمه "کیمیا" در زبان عوام ما نیز معمول بوده و به چیزی گفته شود، که علاج کار را به حد اعلا بکند. در ارتباط "طلا" و "مس" و "کیمیا" شعری به یاد آمد که آوردنش شاید خالی از انبساط نباشد :

از طلا کردن پشیمان گشته ایم مهربانی کرده ما را مس کنید

شاعر که از دست "کیمیگر" به تاوان رسیده بود، میگوید : « مره از طلا سازی تیر ، لطفاً پس مس بسازم.»

دوربین - کمره (دوربین کمره)

"دور بین" و "کمره" دو لغت کاملاً متفاوت اند. "دوربین" طوری که از نامش پیداست، به آله ای گفته شود، که اشیاء را بزرگ نشان بدهد و بالوسیله انسان را قادر بسازد تا اشیای دور را نیز درست ببیند. دوربین که متشکل از

یک سیستم عدسیه های محدب است، وقتی برای اشیای بسیار خرد بکار رود، شکل "مایکروسکوپ" را بخود میگیرد و حالت بسیار پیش رفته اش عبارت از "مایکروسکوپ الکترونی" است که ذرات را چندین صد هزار مرتبه بزرگتر نشان میدهد. اما آله ای که با آن اجرام سماوی را میتوان دید "تلسکوپ" نامیده میشود، که نیز نوعی "دوربین" است که امروزه روز همه بر بنیاد برق ضعیف ساخته شده و از "مایکرو ویف" (امواجی با فرکانسی صدها گیگا هرتس) استفاده میکنند.

اما "کامره" Camera آله عکس و فلم گرفتن است. در فارسی ایران "کامره" را نیز "دوربین" میخوانند، که در این مفهوم "دوربین" مخفف "دوربین عکاسی" است. البته بعض "کامره ها" - بعض کامره ها و نه همه - نیز مجهز با "دوربین" می باشند، که بالوسيله از اشیای بسیار دور نیز میتوان عکس گرفت. در یکی از مقالات در پورتال "افغان جرمن آنلاین" چنین آمده بود: « ... دفعته دوربین کامره چرخ خورده و متوجه چهره محبوب گاندهی کرباس پوش گردید. » **نمیدانم که ایرانیان این جمله را چطور افاده خواهند کرد؟؟**

توضیحات :

۱- اصل این قسمت را به تاریخ ۴ نومبر ۲۰۰۷ نوشته و بلافاصله در پورتال "افغان جرمن آنلاین" آن زمان نشر کردم، که تحت شماره ۱۵۶ در آرشیف بنده در آنجا جای گرفت. باید تذکر بدهم، که یک گوشه عمده مقالات این آرشیف، به دفاع از زبانهای جلیل "پشتو" و "دری" افغانستان نوشته شده اند. متصدیان سایت "افغان جرمن آنلاین" به خاطر "عشق" - مفرطی که به زبانهای "دری" و "پشتو" افغانستان و "فرهنگ افغانی" دارند، آن آرشیف را حذف کرده و نخواستند، که مورد استفاده خوانندگان پورتال شان، قرار داشته باشد. ایشان فحواى همان داستان معروف حضرت سعدی را مصداق بخشیدند که هشت صد سال پیش از امروز ضمن مثنوی رسا فرمود:

یکی بر سر شاخ ، بُن می بُرید خداوند بُستان نظر کرد و دید
بگفتا گر این مرد بد می کند همانا که با نفس خود میکند

تفسیر : کسی بر شاخه درختی نشسته و بیخ شاخه را اره میکرد. باغبان در رسید و فریاد برآورد، که از برای خدا، ازین کار دست بردار، چون با این کار، نه با من، بلکه با خود **بد** میکنی، یعنی که بیخ خود را میکنی!!!
به خوانندگان گرانقدر و "افغانستان اندیش"ی که به این سلسله دل بسته بودند و نیز به مقالات بی شمار دیگر این قلم، اطمینان میدهم، که مقالات "محذوف" را با آرایشی جدید و دسته بندی بهتر و رساتر، در صفحه خود شان، در صفحه آزادگان - پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" - نشر خواهم کرد؛ و انتشار این سلسله اولین گام درین مسیر است.

۲- "جاغور" در اصطلاح عسکری "کارتوس دانی" (کارتوس دان) تفنگ و ماشیندار و غیرهم را گویند، که مرمی ها در آن به ترتیب تعبیه میگردند، تا در هنگام فیر کردن، پشت سر هم به جایگاه خود در میله تفنگ و ماشیندار جای گرفته و آماده ضربه پتاقی گردند. درین اواخر در عوض "جاغور" کلمه "شاجور" رواج بیشتر یافته است.

۳- "اجل" (با لام مشدد) اسم تفضیل "جلیل" و در معنای "بزرگتر" و "بزرگترین" است. اما "اجل" نامشدد معنای "مهلت" را میدهد. وقتی میگوئیم "اجل گرفته بمیرد، نه بیمار سخت" مراد از "اجل" همانا "فرصت عمر" و "مهلت" است. مگر وقتی "شیخ اجل" و یا "پیر اجل" یا "اجل علمای زمان" گفته شود، مراد از "بزرگترین شیخ" و "بزرگترین پیر" و "بزرگترین عالم زمان" است. در دری افغانستان متأسفانه بین "اجل" و "اجل" فرق نگذاشته و هر دو را یک قسم و بدون تشدید تلفظ میکنند.

۴- کلمه "اولاد" جمع عربی لغت عربی "ولد" است و "ولد" در معنای "پسر". پس "اولاد" معنی "پسران" را دارد. دری زبانان افغانستان "اولاد" را با علامه جمع دری "ها" جمعبندی کرده و "اولادها" گویند. گرچه این ترکیب از نگاه صرفی درست نیست، اما کثرت استعمال و تداول فراوان ترکیب "اولادها"، مشروعیت آن را تضمین می کند.